

میخائیل بولگاکف

احضار روح

ترجمه مهناز صدری

www.ketab.ir



بولگاکف، میخانیل	
احضار روح / میخانیل بولگاکف؛ ترجمه مهناز صدری. تهران: نشر ثالث، ۱۴۹۰.	
ص. ۹۲	
ISBN 978-964-380-778-8	شابک ۸-۷۷۸-۳۸۰-۹۶۴-۹۷۸
داستان‌های روسی - قرن ۲۰م.	
۸۹۱ / ۷۳۲۲	PG ۳۴۵۲ / الف ۵ ب



دفتر مرکزی: خیابان کریمخان زند / بین ایرانشهر و ماهشهر / پ ۱۵۰ / طبقه چهارم / تلفن: ۸۸۴۰۲۳۳۷

فروشگاه: خیابان کریمخان زند / بین ایرانشهر و ماهشهر / پ ۱۲۸ / تلفن: ۷-۸۸۳۲۵۳۷۶

☐ احضار روح

● میخانیل بولگاکف ● ترجمه مهناز صدری ● ناشر: نشر ثالث

● مجموعه ادبیات جهان

● چاپ اول: ۱۳۹۰ / ۱۱۰۰ نسخه

● لیتوگرافی: ثالث ● چاپ: سازمان چاپ احمدی ● صحافی: صفحه‌پرداز

● کلیه حقوق چاپ محفوظ و متعلق به نشر ثالث است

ISBN 978-964-380-778-8

● شابک ۸-۷۷۸-۳۸۰-۹۶۴-۹۷۸

پست الکترونیکی: Info@salesspub.ir

● سایت اینترنتی: www.salesspub.ir

● قیمت: ۲۵۰۰ تومان

فهرست

۷	در باره نویسنده
۱۱	بخشی از نامه بولگا کف به استالین در ژوئیه ۱۹۲۹
۱۳	چشم انداز آینده
۱۹	چهار پرتره
۳۱	جام حیات
۳۹	مومیایی مصری
۴۳	احضار روح
۵۵	گزارش های طلایی خبرنگار؛ فراپونت فراپونت و کاپورتسف
۶۷	سرپناهی روی چهار چرخ
۷۱	سرگردان
۷۵	ناکس
۸۱	زبور

در باره نویسنده

«هیچ نویسنده‌ای نمی‌تواند سکوت کند که اگر سکوت کرد دیگر واقعی نیست. سکوت، نویسنده واقعی را به نابودی می‌کشاند.»

این واژه‌های عصیانگر بر قلم مردی جاری شد که آثارش بازتاب وقایع دوران وحشتناک استالینی و زندگی‌اش سنگر حفظ دیدگاه‌هایش در سراسر عمر و فراز و نشیب‌های طاقت‌فرسای آن روزگار بود.

نام‌های پرآوازه جایی در کنار هم ندارند. یکی، دیگری را به نابودی و تباهی می‌کشاند اما بولگاکف نام بلند و روشنی بود که در سایه سیاهی نام مخوف استالین روشن ماند و آینه‌ای شد بر نمایاندن تمام نابسامانی‌ها و فراز و نشیب‌های زندگی اجتماعی شوروی استالینی. و این ماندگاری، با وجود انتقادهای غیرمنصفانه و پیوسته مطبوعات دوران استالین از تمامی آثار بولگاکف، که معتقد بود نویسنده واقعی حق ندارد چیزی در تضاد با اعتقاداتش بنویسد، اتفاق افتاد. بولگاکف از دیدگاه خود به اموری می‌نگریست که در کشورش جریان داشت؛ دیدگاهی که در بیش‌تر موارد مخالف آن امور بود.

سال‌های پایانی دهه بیست و آغاز دهه سی یکی از بحرانی‌ترین و سخت‌ترین دوره‌های زندگی بولگاکف بود. سال‌هایی که آثارش به چاپ نمی‌رسیدند، نمایشنامه‌هایش اجرا نمی‌شدند، از حرفه مورد علاقه‌اش

—کارگردانیِ تئاتر — محروم شده بود و بی‌رحمانه آماج انتقادهای توهین‌آمیز مطبوعات و منتقدان قرار داشت. اگر نمایشنامه‌روزگار خانوادۀ تورین، که شانس اجرا پیدا کرده بود، هیاهوی پر فتنه‌ای در میان «حسودان غضبناک» به پا کرد، فرار پیش از اجرا، اسیر گرداب نقد و توهین شد.

بولگاکف که زیر بار تمام این دشواری‌ها، در مرز فرو ریختن و از هم پاشیدن بود، در مانده و مأیوس نامه‌ای به استالین نوشت و از وی خواست او و همسرش را به خارج از مرزهای اتحاد جماهیر شوروی تبعید کند. او که پاسخی بر درخواستش نگرفته بود در سوم سپتامبر ۱۹۲۹ در نامه‌های متعددی به حکومتیان و نام‌آوران آن دوره؛ از جمله ماکسیم گورکی گلایه‌های تلخ و نومیدانه خود را این چنین فریاد زد: «چرا باید نویسنده‌ای را در کشوری که آثارش را به چاپ نمی‌رسانند و نمایشنامه‌هایش را اجرا نمی‌کنند، نگاه داشت؟ تقاضا می‌کنم با حمایت‌های خیرخواهانه خود موجب رهایی من شوید.» در ۲۸ سپتامبر ۱۹۲۹ بولگاکف که هنوز پاسخی از گورکی دریافت نکرده بود، در نامه دیگری به او نوشت: «... هر آنچه را در ده سال گذشته در شوروی نوشته‌ام از بین برده‌ام. تنها مانده است یک بازمانده که باید از میان بردارم؛ خودم!»

سکوت تلخ و سنگین گورکی در برابر بولگاکف به خوبی شکاف میان نویسندگان حزبی و نویسندگان راستین را نمایان می‌کند. گورکی این نامه را هم بی‌پاسخ گذاشت. در چنین شرایطی بولگاکف تصمیمی — در نگاه اول — بسیار عجیب گرفت. در اکتبر ۱۹۲۹ نمایشنامه جدیدی به نام در اسارت مقدس‌نماها (مولیر) نوشت و ظرف دو ماه آن را به پایان رساند. به این نمایشنامه که نماد حرکت پیوسته و بی‌قرار بولگاکف بود، باز هم مجوز نمایش داده نشد. بولگاکف به شدت مأیوس و ناامید به مرز خودکشی رسید و برای دومین بار تمام آثارش را سوزاند. فقر،

بی خانمانی، بیماری و یأس او را وادار به نوشتن نامه دیگری به حکومتیان کرد. در نامه اش تصریح کرد: «من هیچ کوششی برای نوشتن حتی یک نمایشنامه فرمایشی کمونیستی نکرده‌ام، زیرا از قبل می‌دانم که نخواهم توانست چنین چیزی بنویسم... هر تصمیمی که لازم می‌دانید، بگیرید، ولی فقط تصمیم بگیرید.»

و بالاخره در هجدهم آوریل ۱۹۳۰ تصمیم گرفته شد و معجزه‌ای که بولگاکف حتی نمی‌توانست باورش کند، به وقوع پیوست؛ استالین با او تماس گرفت. نتیجه این گفتگوی تلفنی بازگشت بولگاکف به تئاتر محبوبش، تئاتر هنری مسکو (مخات) بود. بازگشت او با استقبال گرمی، به‌ویژه از طرف استانیسلاوسکی روبرو شد و این چنین بود که «حسودان غضبناک» کمی ساکت شدند و بارقه‌های امید در قلب بولگاکف که در منتهای یأس و ناامیدی بود، زبانه کشید. اگرچه در حقیقت استالین به علت شرایط خاصی به نویسنده لطف کرده بود: هجدهم آوریل ۱۹۳۰ (یک روز پیش) مسکو، شاعر معروف، مایا کوفسکی، را به خاک سپرده بود.

بولگاکف پایبند به اصول ادبیات کلاسیک، معتقد بود ادبیات شوروی بدون بهره‌گیری از ادبیات کلاسیک روسیه، رشد و شکوفایی شایسته‌ای نخواهد داشت. او در عین وابستگی به سنت‌ها، نقش بزرگی در ورود مدرنیته به ادبیات نوین روسیه ایفا کرد. بولگاکف رمز توسعه و پیشرفت کشور را حضور روشنفکران در تمام عرصه‌ها می‌دانست. او در آثارش از ژانرها و سبک‌های روایی گوناگون بهره می‌گرفت و توانایی عجیبش در تبدیل حقایق تلخ به داستان‌های طنز و نیز طنز تلخ زیانزد بود.

فراز و نشیب‌های فراوان سرنوشت نویسنده رمان مشهور مرشد و مارگریتا مانع از آن نشدند که او تا زمان مرگش، در دهم مارس ۱۹۴۰، با قلم توانایش واقعیت‌های زندگی اجتماعی عصر خود را به تصویر بکشد.

بولگاکف در بسیاری از آثارش به جنایاتی که در طول جنگ داخلی خود شاهدشان بود، اشاره و اعتراض می‌کند. او که از دروغ، فریبکاری و تزویر متنفر بود، انسان را به مبارزه با نیروهای پلید، حاکمان زورگو و جهل و بی‌رحمی دعوت می‌کرد.

م. ص.